



شماره ثبت: ۳۲۰۲

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب:

۲	تولی من قبل الجائر.....
۲	مستثنیات.....
۲	مرور به گذشته.....
۲	استثنای سوم: ورود در دستگاه جرم به خاطر اکراه.....
۲	تفاوت عناوین.....
۳	سه قاعده حاکمه در فقه.....
۳	تفاوت قواعد حاکمه با مالا یعلمون.....
۴	جمع بندی.....
۴	ادله خاصه (روایات).....
۴	روایت سوم.....
۴	روایت چهارم.....



تولی من قبل الجائر

مستثنیات

مرور به گذشته

استثنای دومی که عرض کردیم، احیای امر به معروف و نهی از منکر بود، به یک معنا مطلق موارد تراحم بود. شش قول و وجه برای تقدم امر به معروف و نهی از منکر بر تولی من قبل الجائر عرض کردیم. همان طور که عرض کردیم، مبنای استثنای دوم، تراحم است. نکته‌ای که امام (ره) فرمودند تام نبود. آنچه آیت الله سبزواری فرمودند نیز تام نبود.

آنچه نتیجه گرفتیم این بود که باب تراحم است. یعنی باید مورد به مورد آن‌ها را با هم مقایسه کنیم. مرحوم شیخ (ره) نیز تقریباً در آخر مطلب به این نتیجه رسیده‌اند. گاهی ورود به دستگاه ظلم آن قدر اهمیت دارد که هیچ چیزی بر او مقدم نمی‌شود و گاهی نیز امر به معروف و نهی از منکر اهم می‌شود.

استثنای سوم: ورود در دستگاه جرم به خاطر اکراه

یعنی اگر اکراه و اجبار استثنای حرمت تولی من قبل الجائر است. در این قسمت سه مبحث وجود دارد.

۱. اکراه

۲. اضطرار

۳. تقیه

بعضی از بزرگان نیز ترجیح داده‌اند این سه موضوع را از هم تفکیک کنند. اگر بخواهیم به بیان شیخ که این سه را به اکراه تعبیر کرده است، باید بگوییم، اکراه یک معنای خاص دارد که در مقابل اضطرار و تقیه دارد. اما واژه معنایی عام نیز دارد. البته در اینجا مهم نیست.

تفاوت عناوین

اکراه در جایی است که عامل بیرونی شخص را مجبور می‌کند. یعنی وعده به ضرر است. (ضرر در جان، مال، عرض).



شماره ثبت: ۳۲۰۲

اضطراب، شرایط سختی مثل اکراه است، اما دارای عامل ذی‌شعور نیست بلکه به صورت طبیعی با این مشکل مواجه شده است. مثلاً کسی که در بیابان گیر افتاده است و باید میت را بخورد.

تقیه نیز دو عنوان است. یک تقیه مدارایی است. برای ایجاد وحدت و التیام بین امت است. گاهی نیز تقیه خوفی است. یعنی اگر انجام ندهد با ضرر مواجه می‌شود. تقیه خوبی با اضطراب و اکراه نزدیک است.

سه قاعده حاکمه در فقه

در فقه سه قاعده حاکمه داریم. یک قاعده اکراه است. هر جا که اکراه بیاید، احکام کنار می‌رود. این یک عنوان ثانوی است که حکم را واقعاً تغییر می‌دهد. قاعده دیگر، اضطراب است. رفع مضطر علیه. قاعده دیگر نیز تقیه است. تقیه مجوز می‌شود که بعضی از واجبات ترک شوند و یا محرّمات انجام دهند.

تفاوت قواعد حاکمه با مالایعلمون

در حدیث رفع، قاعده اول و دوم ذکر شده است. احادیث دیگری نیز مجوز تقیه را داده‌اند. دیگری نیز مالایعلمون است. تمام فقرات یک حکم دارند و فقره مالایعلمون یک حکم دیگری دارند. به خاطر قرینه عقلی که وجود دارد. تفاوت این رفع‌ها این است که در غیر از مالایعلمون، ظاهر رفع، واقعی است یعنی حکم واقعاً عوض می‌شود. درست است که شأنیت حکم اولیه وجود دارد ولی واقعاً حکم عوض می‌شود. اما در مالایعلمون، رفع ظاهری است. یعنی در براءت رفع ظاهری است. اگر فقیه تلاش خود را انجام داد و به حکم واقع نرسید و ناآگاه نسبت به آن بود، الزامی برای شما نیست. این اباحه و براءتی که در ظاهر از حدیث رفع استفاده می‌کنیم، ظاهری است. در حقیقت این نیست که حکم واقعی، به خاطر ندانستن من عوض بشود. علت هم یک قرینه عقلی و نقلیه است. احکام مختص به عالم به احکام نیست و مختص تمام بشریت است. در نتیجه حدیث رفع در مالایعلمون، ظاهری است. تفاوت حکم ظاهری و ثانوی این است که عنوان ثانوی واقعاً حکم را عوض می‌کند، اما حکم ظاهری واقعاً حکم را عوض نمی‌کند.

نظریه تخطئه در اجتهاد یعنی، مجتهد اجتهاد را انجام می‌دهد اما امکان دارد به واقع برسد و یا امکان دارد نرسد. بخشی از تخطئه نیز همین حکم ظاهری است. البته اگر نظریه تصویب را بپذیریم باید بگوییم رفع، همان رفع واقعی است.

تقیه نیز یک حکم ثانوی است. یعنی حکم را عوض می‌کند. البته در بعضی موارد، تقیه واجب است و در بعضی دیگر، جایز است.



شماره ثبت: ۳۲۰۲

جمع بندی

تمام قواعد در مبحث ما جاری است. یعنی تولى من قبل الجائر، در این سه مورد، جایز است. در هر سه مورد نیز روایاتی وجود دارد. البته گاهی دامنه تقیه، اوسع از اکراه و اضرار است. با قطع نظر از داشتن دلیل و روایات خاصه، همین سه قاعده فقهی برای اثبات کافی است.

ادله خاصه (روایات)

البته این روایات مؤکد قواعد عامه است. بعضی از این روایات را در ابواب قبلی عرض کردیم. این روایات در باب ۴۸ در ابواب مایکستب به است.

روایت اول این باب سند ضعیف دارد. روایت دوم را قبلاً عرض کردیم.

روایت سوم

«وَيَسْتَأْذِنُهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقٍ عَنْ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع سَمِعَ عَنْ أَعْمَالِ السُّلْطَانِ يَخْرُجُ فِيهِ الرَّجُلُ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ لَا يَقْدِرَ عَلَى شَيْءٍ يَأْكُلُ وَلَا يَشْرَبُ وَلَا يَقْدِرُ عَلَى حِيلَةٍ فَإِنْ فَعَلَ فَصَارَ فِي يَدِهِ شَيْءٌ فَلْيَبْعْهُ بِخُمْسِهِ إِلَى أَهْلِ الْبَيْتِ.»^۱

در این روایت اضطرار را نشان می دهد. در اضطرار همین یکی دو روایت وجود دارد. بقیه روایات برای اکراه است.

روایت چهارم

روایت پنجم، روایت معتبره است.

«وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ زِيَادٍ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا ع فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ص إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّكَ قَبِلْتَ وَلَايَةَ الْعَهْدِ مَعَ إِظْهَارِكَ الرُّهْدَ فِي الدُّنْيَا فَقَالَ ع قَدْ عَلِمَ اللَّهُ كَرَاهَتِي لِذَلِكَ فَلَمَّا خُيِّرْتُ بَيْنَ قَبُولِ ذَلِكَ وَبَيْنَ الْقَتْلِ اخْتَرْتُ الْقَبُولَ عَلَى الْقَتْلِ وَيَحْتَمِلُ مَا عَلِمُوا أَنَّ

^۱ وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۰۲



شماره ثبت: ۳۲۰۲

يُوسُفَ ع كَانَ نَبِيًّا رَسُولًا فَلَمَّا دَفَعَتْهُ الضَّرُورَةُ إِلَى تَوَلَّى خَزَائِنِ الْعَزِيزِ- قَالَ لَهُ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ- وَدَفَعْتَنِي الضَّرُورَةُ إِلَى قَبُولِ ذَلِكَ عَلَى إِكْرَاهٍ وَإِجْبَارٍ بَعْدَ الْإِشْرَافِ عَلَى الْهَلَاكِ عَلَى أَنِّي مَا دَخَلْتُ فِي هَذَا الْأَمْرِ إِلَّا دُخُولَ خَارِجٍ مِنْهُ فَإِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ.^۱

در این امثال این روایت، سؤالی مطرح بود که چرا امام رضا (ع) ولایت عهدی را قبول کرد؟

همان طور که می دانیم بین علویان، طوایف زیادی بودند. همه شیعیان خالص نبودند. حتی بین علویان، کسانی بودند که کارهایشان موافق امام (ع) نبود. بنابراین با امام (ع) اختلاف می کردند. امام رضا (ع) در خراسان که بودند، علویانی که مشکل داشتند، حضرت را اذیت می کردند.

پذیرفتن ولایت عهدی هم در عامه و خاصه سؤال می شده است.

وی در این روایت به امام رضا (ع) می گوید: مردم می گویند چطور شما با این زهد و تقوا ولایت عهدی را پذیرفتید؟ بعضی ها نیز گفته اند که زهد قبلی امام (ع) برای رسیدن به دنیا بوده است. امام (ع) می فرمایند: که خداوند گواه است که من این کار را نمی پسندم. وقتی که مخیر به این و قتل شدم، این را پذیرفتم. این روایت کاملاً معتبر است. وقتی اکراه در حد قتل آمد، وجوب دارد. بعد از آن نمونه ی قرآنی (داستان یوسف (ع)) را بیان می کند. حتی در این داستان، خود حضرت (ع) پیشنهاد ولایت دادند.

^۱ وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۰۳